

استادی که مامی بی‌نیم

دکتر مینو محرز، از اساتید طب غفونی، و از شاگردان دکتر پلدا است که درباره ایشان می‌گوید: «هر روز خدا را شکر می‌کنم که در سال آخر اتزنی در سال ۱۳۴۹ و بعد هم در دوره زریذتی در کنار مرحوم دکتر مژدهی که اخیراً از میانمان رفتند، از دکتر پلدا در درجه اول اخلاق، انسانیت و چگونگی رفتار با بیمار رافرا گرفت.» در کنار مسائل روزمره، استاد پلدا عشق ورزیدن را به ما آموخت. به ما آموخت که زیبا ببینیم. به ما یاد می‌داد که خوبی‌ها را ببینیم. همیشه قسمت پر لیوان را ببینیم. به ما یاد داد مایوس نشویم و پیش برویم. علم پیشرونده است و شما باید پایه پای آن جلو بروید.» دکتر محرز در بخش دیگری از سخنانش با بیان خاطره یی از دکتر پلدا، گفت: «خاطرم هست در یکی از کنفرانس‌های غفونی که می‌خواستیم از پیشکسوتان علم غفونی که عمر خود را صرف کنترل بیماری طاعون کرده بودند، تقدیر کنیم، از آقای دکتر پلدا خواهش کردیم در این مراسم صحبت کنند. ایشان یک جمله در آن مراسم گفتند که همیشه در خاطرم مانده است. ایشان گفتند: «شما اکروبات‌بازها را دیده‌اید؟ آنهایی که پایین می‌مانند و دیگران روی شانه‌هایشان می‌ایستند. اینها همان پیشکسوتان هستند.» من فکر می‌کنم استاد پلدا خود، به جا و به حق با شانه‌هایی قوی ایستاد و به ما یاد داد چگونه بالا برویم و ما هم باید یاد بگیریم که شانه‌هایی قوی داشته باشیم برای جوانان تا بالا بروند و ستاره‌ها را لمس کنند.»

دکتر رسولی‌نژاد یکی دیگر از شاگردان استاد پلداست. او با بیان اینکه «خدا را شاکرم که در دوره دستیاری افتخار شاگردی استاد پلدا را داشتم» گفت: «در حضور استاد پلدا در بخش غفونی همه چیز آرام، مرتب، منظم و پراز انرژی مثبت است ما در کتاب‌ها بسیار خوانده‌ایم که باید به دیگران احترام گذاشت. به حرف دیگران گوش کنیم، برای مردم غمخوار باشیم، برای مردم دلسوز باشیم و به درد مردم گوش کنیم و سعی کنیم آنچه در توانمان است برای آسایش مردم به کار ببریم اما من در مدت شاگردی استاد پلدا در بخش غفونی بود که این مسائل را اعمال آموختم.»

دکتر گتمیری نرم زبانی، حسن خلق، صبر، حوصله و خویشتنداری از ویژگی‌های مهم استاد پلدا دانست و گفت: «اکثر ما افرادی هستیم که مجبوریم مطب‌هایی را با هزینه‌های سنگین راه اندازی کنیم و بعد از آن هم معلوم نیست این هزینه‌ها باز گردد، اما دکتر پلدا در دوره یی مطب را کنار گذاشتند که مطب برای بسیاری تجارخانه محسوب می‌شد، چه رسد به دکتر پلدا! مشهور که اگر مطبی داشته بدون شک صفت بیماران جلوی آن بهم می‌شد. ایشان درآمد سرشاری را کنار گذاشت و سال‌هاست با همان حقوق معلمی زحمت می‌کنشد تا شاگردانی خوب تربیت کنند.» دکتر داوود منصوری، متخصص بیماری‌های غفونی با بیان خاطره یی از استاد پلدا گفت: «دکتر پلدا هیچ وقت با ایشان را در بیمارستان‌های خصوصی نمی‌گذارد. یادم است یک بار ایشان را به زور بالای سر بیماری در یک بیمارستان خصوصی برده بودند. این فرد عمل شده بود و دکتر بعد از دیدار از او، ایشان را به بخش ما منتقل کردند و از من خواستند این بیمار را مدیریت کنم. آن زمان دستگاه سونوگرافی هم نبود. به بخش زنان گفتم شما دستگاه را روی کبد بگذارید تا ما ببینیم، باقی کار را من پلدم. من آن زمان جسارتی کردم که خود را نمی‌بخشم. به‌استاد گفتم دو اشتباه در کار دیدم. به جراح گفته بودند سونوگرافی را انجام بده و بعد عمل کن. جراح گفته بود دستان من از دستگاه حساس تر است و اشتباه کرده بود. چرا شما وقتی برای دیدار بیمار رفتید، دستگاه نخواستید؟ استاد گفتند چون دستگاه آنجا نبود و به هر حال قبول کردند. بعد از آن ماجرا روزی نبود که دکتر بنده را تحویل نگیرند، تعریف نکنند، خجالت زده نکنند. این یعنی چه؟ یعنی فروتنی.»

دکتر مریم حاج عبدالباقی، دیگر شاگرد استاد پلدا و فوق تخصص بیماری‌های غفونی با بیان اینکه «دکتر برای ما که در کنارشان علم و اخلاق را آموختیم، نعمتی هستند» گفت: «همه کسانی که با ایشان در ارتباط هستند می‌دانند یکی از ویژگی‌های ایشان شوخ طبعی دکتر است. هر صبح که برای آغاز کار به بخش می‌رویم، یک لیوان چای در خدمت دکتر می‌خوریم و ایشان همیشه سخن شیرینی دارند. که برای ما بگویند. حکایتی که همه ما را از صمیم قلب شاد کند و انرژی کارروانه را به ما مبخشد.»

برگرفته از سخنرانی‌های برگذاشت دکتر پلدا

● آقای دکتر چه چیزی شمارا به درس خواندن و بعدها پزشکی علاقه‌مند کرد؟

: من ۸۵ سال پیش در خیابان پامنار از محله‌های قدیمی و نسبتاً فقیرنشین تهران به دنیا آمدم. پدرم کارمند دولت و مسلط به زبان فرانسه بود و مادرم دبلم و خانه‌دار که نقش بسیار زیادی در علاقه‌مند کردن ما به درس داشت. مادرم به ما یادداد که همیشه درس و مدرسه برایمان در اولویت باشد. البته خودم همیشه به دلیل غروری که داشتم، علاقمند بودم جز برترین‌ها باشم و تمام تلاشم را برای برتر بودن در کلاس می‌کردم ،و اگر نمره پایینی می‌گرفتم خودم از بقیه خجالت می‌کشیدم و نگران بودم که همکلاسی‌هایم در مورد من چه‌فکری می‌کنند.

من تمام دوران تحصیلات ابتدایی‌ام را در همان خیابان سیروس گذراندم و بعد به دبیرستان ادیب در خیابان لاله‌زار رفتم. فقط سال ششم به دلیل معدل خوبی که داشتم و به‌واسطه عمویم، به دکتر مجتهدی معرفی شدم و به دبیرستان البرزرفتم و به دلیل همان معدل خوب من را سریع پذیرفتند.

باوجودی اینکه من از یک‌مدرسه معمولی به آنچاقفته بودم ولی زمانی که معلم‌های دبیرستان البرز علاقه و تسلط مرا دیدند، از من خواستند، صبح‌ها زودتر به مدرسه بروم و با بقیه بچه‌ها تمرین کنم و با کمال میل قبول کردم.

به یاد می‌آورم صبح‌های خیلی زود بیداری‌شدم، برای سماور، آتش روشن می‌کردم و چای را برای مادرم دم می‌کردم وبعده‌به مدرسه می‌رفتم و بچه‌هایی که در درس مشکل داشتند، زودتر می‌آمدند و باهم تمرین‌ها را حل می‌کردیم تا بقیه هم بیایند و زنگ بخورد.

● پس همیشه مورد تشویق بودید؟

نه اصلاً. مادرم همیشه تأکید می‌کرد که باید درس بخوانیم، ولی تشویق خاصی نبود نه در خانه و نه در مدرسه. شرایط آن زمان با امروز اصلاً قابل مقایسه نیست ما فکر می‌کردیم وظیفه ما درس خواندن است. منتظر تشویق و جایزه نبودیم.

من معتقدم که استعداد و پشتکار حرف اول را می‌زند. تشویق و حمایت مهم است ولی ذات انسان و اراداش خیلی مهم‌تر است. من از سال ۱۳۳۶ که تحصیلات دانشکده پزشکی‌ام تمام شد تا امروز در همین بیمارستان و بخش بیماری‌های غفونی کار می‌کنم ، هیچ وقت دنبال مادیات و موقعیت‌های کاری و اجرایی، یا تشویق و حمایت خاصی نبودم، چون همیشه معتقد هستم که یک پزشک باید در زمینه تخصص خودش کار کند، کار اجرایی مال مانیست. کار اجرایی را یک نفر با مدرک لیسانس هم می‌تواند انجام دهد، ولی طبابت کار هر کسی نیست و یک پزشک باید ذهنش متمرکز به تخصصی خودش باشد.

● به نظر شما نقش خانواده و محیط در شکل گیری آدم‌ها در اولویت نیست؟

به نظر من نقش خود انسان خیلی بیشتر از عوامل محیطی است. استعداد و پشتکار شرط پیشرفت است و البته هر شرایط جانی هم تأثیر دارد، ولی من به‌شدت معتقدم که استعداد و پشتکار حرف اول را می‌زند. من در خانواده‌ای بزرگ شدم که مذهبی و به‌شدت پاینده به اخلاق بودند. یادم هست روزی که تصمیم گرفتم رشته پزشکی را انتخاب کنم، پدرم از من پرسید: «واقعا می‌توانی در این جامعه طبابت کنی و اصول اخلاقی را فراموش نکنی؟» این تأکید و نصیحت پدرم را هیچ وقت فراموش نکرده‌ام. پدرم شرایط جامعه را می‌دانست ،مردم را می‌شناخت و می‌دانست طبابت صحیح در این جامعه چقدر سخت است.

مادرم همیشه مشوق ما بود، اما هیچ وقت به من نگفت باید پزشکی بخوانم، یعنی همیشه نه تشویقی بودونه تحمیلی. من فکر می‌کنم خودم تا در درس خوان بودم پشتکار عجیبی داشتم.

وقتی در درسی نمره کم می‌گرفتم، به دلیل همان غروری که داشتم واقعا غصه می‌خوردم و همان کسی که دوست داشتم همیشه برتر باشم، مجبورم می‌کرد که همیشه خوب درس بخوانم.

● شما در مدرسه معمولی درس خواندید و محله‌ای که زمینه‌های انحراف در آن زیاد بود، چطور آلوده شرایط نشدید؟

من در خیابان سیروس بزرگ شدم و دبیرستانم در خیابان لاله‌زار بود ولی چه‌من به‌چادرها و خواهرم همیشه تحت همان تربیت مذهبی خانواده بودیم. من

سال‌های دور

کودکانه‌ها

زندگی هر آدمی قصه‌ای است، گاه طولانی و کشدار و پر از فراز و نشیب، گاه کوتاه و یکنواخت و تکراری
زندگی هر کسی قصه‌ای است مخصوص خودش، نه رنگ تکرار می‌گیرد و نه عادت. از روز اولی که کودکی چشم به جهان می‌گشاید، تک‌تک روزها و لحظه‌هایش مثل قطعات پازلی است که کنار هم چیده می‌شود تا شخصیت او در بزرگسالی شکل بگیرد و تصویری از بودتش نقش ببندد.
کودکانه‌ها

تمام دوران تحصیل تا سال سوم دانشکده پزشکی نماز‌هایم را در مسجد و به‌جماعت می‌خواندم.

ماعتقادات مذهبی به‌دور از تعصب و خرافات‌داشتیم ،در خانواده‌ای بودم که می‌دانستم نباید کار خلاف کرد. پدرم خیلی اهل حساب‌و‌کتاب و حلال و حرام بود و همیشه به‌دیگران کمک و محبت می‌کرد. پدرم هیچ وقت پولدار و ثروتمند نبود، ولی ممانعت طبع داشت و اهل کار خیر و کمک به دیگران بود و همین منش و رفتار ناخودآگاه روی ذهنیت ما تأثیر داشت.

در محل ما ارادل و اواباش هم بودند ، ولی من و برادرایم جمع دوستانه و متفاوتی داشتیم با دیگران خیلی دم‌خور نبودیم و بیشتر مشغول درس و مشق هایمان بودیم.

من هیچ‌وقت شرایط مالی خوبی نداشتم که بتوانم به کلاس زبان بروم، ولی خودم صرفاً با پشتکار زبان انگلیسی را در حد خیلی خوب خواندم.

و به‌روال معمول آن روزها که هرکسی رشته طبیعی می‌خواند در رشته پزشکی شرکت می‌کرد، من هم از مومن پزشکی شرکت کردم و چون همیشه درسم خوب بود، قبول شدم.

● پس آرزوی پدر و مادر تان نبود که شما حتماً دکتر باشید یا مهندس؟

اصلاً هیچ وقت تحمیلی نبود .همان طوری که من بعدا هیچ وقت به‌دخترهایم تحمیل و حتی تأکید نکردم که پزشکی بخوانند. من دو دختر دارم .دختر بزرگم دکترای هواشناسی دارد و در دانشگاه پنسیلوانیا تدریس می‌کند و دختر کوچکم دندان‌پزشک است . رشته‌های درسی آنها کاملاً انتخاب خودشان بود نه من و نه همسرم که پزشک متخصص زنان است، هیچ وقت آنها را مجبوره تحصیل در رشته خاصی نکردیم.

فشارهای والدین به‌بچه‌ها ضربه می‌زند و آنها را دچار عذاب وجدان می‌کند. رشته و حرفه شما باید شمارا خوشحال کند و با انرژی نگاه‌دارد. چطور ممکن است کاری را دوست نداشته باشید و از آن لذت نبرید و بعد انتظار داشته باشید در آن پیشرفت کنید و موفق شوید. به نظر من غیرممکن است. بدون عشق راهی برای پیشرفت وجود ندارد.

چند وقت پیش خانم دکتری به من مراجعه کردند، که به‌شدت از کمزردو آرتروز رنج می‌برد، می‌گفتند اگر من به‌انتخاب خود بودم، هیچ وقت حاضر نبودم دهان بیماری را معاینه کنم فقط و فقط به دلیل اصرار مادرم دندان‌پزشک شدم.

ببینید چه فشار روانی روی این آدم وجود دارد و ایشان تحت چه شرایط سخت روانی باید کار کند. کار بدون عشق به‌هیچ جانی رسد. نتیجه‌اش می‌شود همین کارهای روزمره و غیرمفید. همین اتفاقی که الآن در جامعه می‌بیند. واقعا ساعت کار مفید در مملکت ما چقدر است؟ با کشورهای اروپایی و آمریکایی مقایسه کنید یا حتی ژاپن ملاحظه می‌کنید تفاوت کار اجباری و بی‌عشق چقدر است.

● شما همیشه شاگرد نمونه نبودید، چرا برای ادامه تحصیل به کشور های اروپایی رفتید، قطعاً شرایط و پیشنها‌دهای خوبی داشتید؟

همیشه فکر می‌کردم اگر کسی بخواهد درس بخواند و باسواد شود، همین جا هم می‌تواند به‌درجات علمی برسد. مخصوصاً امروز که به‌واسطه اینترنت می‌توان به‌راحتی به جدیدترین منابع علمی دنیا دسترسی داشت. امروز دیگر مشکل زمان و مکان حل شده می‌توان همین‌جا هم با عشق و پشتکار به همه‌جا رسید. من همیشه به این اعتقاد داشتم. البته دلیل دیگر من که هیچ وقت دوست نداشتم برای ادامه تحصیل و یا حتی اقامت به کشور دیگری بروم، به شرایط و وضعیت روحی خودم هم برمی‌گشت. برای من همیشه پذیرفتن محیط جدید سخت بود.

محیط جدید هویت شمارا تغییر می‌دهد و سال‌ها طول می‌کشد تا هویت شما در غربت شکل بگیرد. من هیچ وقت منکر مزیت‌های آنجا نبودم، چه از نظر امکانات تحقیقاتی و چه رفاه و شرایط زندگی، ولی این‌ها برای من هیچ وقت اولویت نبود. من ترجیح دادم تمام دوران تحصیل و بعد دوران کاری‌ام را همین‌جا بمانم. کار در کشور خودم برپم همیشه راحت‌تر بود.

ترجیح می‌دم همین‌جا، بین هم‌وطن‌های خودم و همین فرهنگ کارکنم، حتی با وجود محدودیت‌ها و کمبودها، در ایران ماندن برایم اولویت است.

● آقای دکتر با توجه به اینکه شما کتابی در زمینه اخلاق پزشکی دارید، در حال حاضر اخلاق جامعه پزشکی کشور را چطور ارزیابی می‌کنید؟

حمیده طاهری

حالا نزدیک به ۶۰ سال می‌شود که بی‌هیچ چشم‌داشت و ادعایی صادقانه و عاشقانه در حوزه طب غفونی ایران کار می‌کند. چه امروز که پرفسور علیرضا پلداست با کلی عناوین ارزشمند پزشکی و چه دیروزها که دانشجوی ممتاز دانشکده پزشکی بود. ساده و بی‌آلایش و صادقانه کار می‌کند و هنوز هم مثل دیروزها اخلاق و پایبندی به موازین اخلاقی و انسانی برایش اولویتی مهم است. او بیش از نیم‌قرن از زندگی‌اش را صرف تحقیقات در حوزه

بیماری‌های غفونی کرده است و امروز به حق او را پدر طب غفونی ایران می‌دانند. پرفسور علیرضا پلدا علاوه بر نیم‌قرن تحقیق و تدریس الگویی به‌پایبندی به اخلاق و ساده زیستی است. مردی که تمام این سال‌ها اخلاق حرفه‌ای برایش اولویتی مهم بود. دغدغه‌های که باعث شد در تمام دوران زندگی حرفی‌اش در قید و بند ادایات و مطب‌بیمارستان خصوصی نباشد. من هیچ وقت دوست نداشتم رابطه‌مالی با بیمارانت داشته باشم و آن‌ها را به چشم کیف پول ببینم. بیش از نیم‌قرن تلاشی چنان‌از سر دلسوز ساخته است. دکتر پلدا از سال ۱۳۳۶ که از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شد تا امروز در بخش بیماری‌های غفونی دانشگاه علوم پزشکی تهران فعالیت می‌کند. فعالیتی ۵۸ ساله که تا امروز ادامه دارد. عشقی که همچنان پرمره ۸۵ ساله را هرروز تا بخش

تحقیقات بیماری‌های غفونی بیمارستان امام خمینی می‌برد. عشق به تحقیقات و پایبندی به اصولی که هیچ‌گاه او را وارد کارهای اجرایی و مناصب دولتی نکرد. او همیشه محقق بی‌ادعا ماند. دکتر پلدا از برگزیدگان اولین همایش چهارم‌های ماندگار در سال ۸۱ بود و از سال ۸۸ تا امروز به پاس خدمات علمی ایشان در زمینه

بیماری‌های غفونی جایزه‌ای بین المللی به نام او هر ساله به بهترین پزشکان حوزه‌های مختلف اهدا می‌شود. جایزه‌ای که بسیاری آن را نوبل ایرانی می‌دانند. او مؤلف مجموعه‌مش‌جلدی کتاب‌بیماری‌های غفونی و صاحب‌دها عنوان مقاله داخلی و خارجی است. پای صحبت‌های دکتر پلدا نشستیم از کودکی‌های دیروزش تا موفقیت‌های امروزش …

متأسفانه من نمی‌توانم از جامعه پزشکی حمایت کنم. به نظر من انسان در درجه اول اولاد جامعه است و بعد اولاد والدینش. جامعه با تمام فاکتورها و عوامل اجتماعی اقتصادی و سیاسی اش تأثیر مستقیمی روی افراد دارد. اگر از اخلاق صحبت می‌کنیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که همه مردم مراعات کنند. ذات انسان‌ها به‌طور فطری گرایش بیشتری به بدی دارد تا خوبی و جامعه پزشکی هم‌مشتنانیست.

متأسفانه مادر زمینه اخلاق پزشکی قانون داریم، ولی الزامی به رعایت قانون نداریم ،برای همین افرادی هستند که به‌خودشان اجازه تخطی و خطا می‌دهند. در یک کشور اروپایی وقتی یک راننده سه بار تخلف داشته باشد، گواهی نامه‌اش ضبط می‌شود و قانون چنان با شدت و قاطعیت اجرا می‌شود که کسی جرات خطا و تخلف نداشته باشد. ولی در ایران هیچ وقت قانون با جدیت اجرا نمی‌شود. این وضعیت در مورد جامعه پزشکان هم صدق می‌کند. ما قانون داریم، ولی چیزی که ما را با یک کشور اروپایی متمایز می‌کند اجرای درست و صحیح و قاطع قانون است. متأسفانه قوانین جامعه پزشکی به‌درستی و با قاطعیت اجرا نمی‌شود. اخلاق پزشکی به روش درستی به دانشجویان آموزش داده نمی‌شود و متأسفانه با جدیت هم اجرا نمی‌شود. همین اهمال و کم‌کاری باعث می‌شود تا برخی از همکاران ما دچار تخلف می‌شوند.

به‌عقیده من باید در این مورد فرهنگ‌سازی کرد. جامعه شناسان معتقدند برای تغییر فرهنگ یک جامعه حداقل ۵۰ سال وقت لازم است، آن‌هم در شرایطی که واقعا اراده جدی و قوی وجود داشته باشد، یک برنامه‌ریزی با افق دیدی طولانی مدت

درستایش مقام و جایزه

مردی از ج



منظور من از شیطان کلیتی از افکار غلط باورها و تعصبات است نه اینکه حتماً یک موجود خاصی باشد…

وقتی بیمار را به شکل کیف پول ببینید، یعنی اسیر همین افکار شیطانی شدن. نامی خواهیم که معامله کنیم. باید روی این نوع نگاه کار کنیم، متأسفانه این نوع نگاه معامله‌ای در بسیاری از ابعاد زندگی ما رسوخ کرده است و متأسفانه به‌شدت بین همکاران ما هم دیده‌می‌شود.

همین بحث مهریه هم یک نوع نگاه معامله‌ای است به‌حساس‌ترین برهه زندگی یک فرد. وقتی نگاه ما به مهم‌ترین اتفاق زندگی هر آدمی تحت تأثیر چیزی به نام مهریه قرار می‌گیرد، یعنی ما خیلی درگیر همین

و کاربردی لازم است تا چندین سال بعد کم‌کم و به‌مرور زمان فرهنگ نهادینه‌شود.

● جامعه پزشکی شمارا به‌عنوان یکی از چهره‌های با اخلاق می‌شناسد. این همه پای بندی اصول اخلاقی در ۶۰ سال زندگی حرفه‌ای کار سختی نبود؟

من همیشه به دانشجوهایم تأکید می‌کنم که شیطان همیشه در کمین است و تلاش می‌کند آدم‌ها را اغوا کند ، باید همیشه مراقب باشید که تحت تأثیر قرار نگیرید. وقتی می‌خواهید یک بیماری را تشخیص بدهید، سعی کنید شیطان را از خودتان دور کنید. با تعصب به بیمار نگاه نکنید، به کتاب مراجعه کنید. مشورت کنید. جلوی وسوسه شیطان را بگیرید.

خلاصه گفتگو

- من معتقدم که استعداد و پشتکار حرف اول را می‌زند. تشویق و حمایت مهم است ولی ذات انسان و اراده‌اش خیلی مهم‌تر است.**
- فشارهای والدین به بچه‌ها ضربه می‌زند و آنها را دچار عذاب وجدان می‌کند. رشته و حرفه شما باید شمارا خوشحال کند و با انرژی نگه دارد.**
- همیشه فکر می‌کردم اگر کسی بخواهد درس بخواند و باسواد شود ،همین‌جا هم می‌تواند به درجات علمی برسد.**
- متأسفانه ما در زمینه اخلاق پزشکی قانون داریم ، ولی الزامی به رعایت قانون نداریم . برای همین افرادی هستند که به خودشان اجازه تخطی و خطا می‌دهند.**
- وقتی بیمار را به شکل کیف پول ببینید ، یعنی اسیر همین افکار شیطانی شدن. ما نمی‌خواهیم که معامله کنیم. باید روی این نوع نگاه کارکنیم**

حکایت واقعی مردان و زنان روزگار ماست. آن‌هایی که باهمت و تلاش و پشتکار تصویری از موفقیت و پیشرفت و خدمت را ترسیم کردند. کودکان دیروز که بزرگان آینده‌ساز امروز شدند. پروفسور علیرضا پلدا یکی از همان داستان‌هاست. کودکی که از دیروزها پا گرفت و ریشه دواند و تلاش کرد تا تبدیل به درخت کهنسالی شد که این روزها بسیاری از پزشکان زیر سایه این درخت بایندند و رشد کردند.

۸۵سال پیش در محله پامنار در یک‌خانه قدیمی و معمولی پسری به دنیا می‌آید. پدرش کارمند دولت است و مادرش زنی است اهل خانه و کاشانه. از وقتی که به یاد دارد پا به‌پای پدر به مسجد محل می‌رود. پای منبر حاج‌آقایى که هنوز به‌خوبی و نیکی از او یاد می‌کند. او از همین خانواده‌ای می‌گردد که هیچ‌وقت و تحت هیچ عنوانی، حق خلاف کردن ندارد. یاد می‌گیرد باید به اصول اخلاقی؛ حلال